

# گزارشی از یک روش آزمایش شده در تحول علوم

مهدی کاکایی

محقق. کرمانشاه. ایران.

formal.kke@chmail.ir

## چکیده

تحول در علوم به معنای اسلامی کردن آنها نیازمند دو مطلب است: اول، تعریف علم اسلامی؛ دوم، نقشه راهی که واقع بینانه، عملی و سازگار با ذات علوم، یعنی «علمی» باشد. مقاله حاضر برای تحقق مطلب دوم، با تجربه ای برگرفته از مطالعه مبانی ریاضی و منطق جدید و با مهم دانستن رویکرد تاریخی (و سایر موضوعات خارج از حوزه صرف معرفتی که بر علم مؤثرند) می کوشد با نظر به ذات علم چنین نقشه ای را از آن بیرون بکشد و مسیر مشخصی را هم در حوزه معرفتی و هم در بخش اجرایی ارائه کند که در آن نقایص، خلطها و اشکالاتی که علوم سکولار را به وجود آورده اند عمدتاً با تکیه بر روش، مرتفع شود و با متمایز کردن بخش های تخصصی بر اساس موضوع، کار در هر بخش به اهل فن واگذار شود تا ضمن بهره گیری صحیح از متخصصان در زمینه تخصصی شان، کار با کمترین هزینه مالی، زمانی و توان افراد به انجام رسد. برای علم اسلامی نیز طی مسیری که به طراحی نقشه راه و شیوه عمل منتهی می شود، تعریفی ضمنی و عملیاتی ارائه می شود.

**کلیدواژه ها:** تحول علوم، سکولاریسم، ملاک تقسیم بندی علوم، نقشه جامع

علوم، حکمت متعالیه.

## مقدمه

برپایی تمدن اسلامی بدون هیچ شبهه‌ای متوقف بر وجود علوم اسلامی است که مدیریت علمی جامعه اسلامی را ممکن کند. بیشتر تلاش‌هایی که در حال حاضر برای اسلامی کردن علوم صورت می‌گیرد، مانند مقاومت سنگرهای منفرد پراکنده در برابر حمله گسترده و سازمان‌یافته دشمن است. جبهه گسیخته، بدون هماهنگی و تدارکات رزمندگان این عرصه، کار تصرف اراضی فکری و فرهنگی ما را برای دشمن ابداً سخت نمی‌کند. آنچه نیاز ضروری امروز ما است، کار تشکیلاتی است و برای انجام کار تشکیلاتی باید تقسیم کار مشخصی موجود باشد و هیچ‌کاری بدون متولی یا با متولیان چندگانه‌ای که تلاش یکدیگر را بی‌اثر می‌کنند، نباشد. از آنجاکه شیوه انجام هر کار را موضوع آن تعیین می‌کند، علم، ساختار و سازوکار آن است که ساختار تشکیلات عوامل تحول علوم را معین می‌کند. اگر بتوان به شیوه‌ای نقشه جامع‌ی از ساختار علوم ترسیم کرد، این نقشه به کار انتظام جبهه فکری و فرهنگی تمدن اسلامی نیز خواهد آمد.

## ۱. چیستی تحول در علوم

مبنایی ترین سؤالی که می‌تواند مسئله اصلی مقاله ارائه شده به کنگره تحول علوم انسانی باشد، چیستی «تحول در علوم» است. تحول نوعی حرکت است و حرکت ضرورتاً مبدأ و مقصدی دارد. بالطبع مبدأ کار تحول در علوم، وضعیت حاضر است، اما مقصد این حرکت کجا است؟ نفس قائل شدن به تحول علوم به علم اسلامی نشان‌دهنده این است که علوم فعلی، اسلامی نیستند و اگر قول خداوند سبحان حجت قرار گیرد که میان ادیان و انبیای الهی<sup>۱</sup> جدایی نیست و گوهر واحد همه ادیان، تسلیم در برابر خدا است،<sup>۲</sup> باید گفت تحول در علوم می‌تواند به معنای دینی کردن علوم در نظر گرفته شود که نقطه مقابل سکولاریزه کردن آنها است.

## ۲. امکان تحول علوم

در ابتدای مسیر پیش‌رو، باید اطمینان یافت که اصلاً هدفی که قرار است برای نیل به آن بکوشیم، هدفی است ممکن، که به طور دقیق معادل این ادعا است: «سکولاریسم، ذاتی علم نیست»؛ زیرا در غیر این صورت، از آنجاکه ذاتی از ذات تفکیک‌ناپذیر است، تحول علوم، هدفی ممتنع خواهد بود.

۱. بقره: ۱۳۶؛ بقره: ۲۸۵؛ آل عمران: ۸۴.

۲. نتیجه‌ای است منتج از سه مقدمه، که ذیل این آیات هستند: بقره: ۱۳۱؛ حج: ۷۸؛ آل عمران: ۶۸.

تا اینجا امکان دینی کردن علم صرفاً به عنوان ادعایی «اثبات نشده» مطرح شده است؛ اما اگر به طور موقت آن را ممکن بدانیم، یعنی سکولاریسم خارج از ذات علم باشد، آنگاه باید در عواملی خارج از حوزه معرفتی صرف به دنبال علت سکولاریزه شدن علوم باشیم. این عوامل ناچار نه به علم بلکه به عالم باز خواهد گشت؛ بنابراین، یا فردی (مثلاً عوامل روان‌شناختی) خواهند بود یا اجتماعی (مثلاً عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی).

از آنجا که در صدد ایجاد علم اسلامی هستیم، یعنی مطلبی که ان‌شاء‌الله در «آینده» تحقق خواهد یافت و این تصمیم از آن رو است که علوم «فعلی» غیر اسلامی اند، یعنی علوم اسلامی «هنوز» موجود نیستند، تنها قطعه باقیمانده از زمان که احتمالاً می‌تواند یاریگر ما باشد، «گذشته» و علم به آن یعنی «تاریخ» است که نحوه فعل و انفعال عوامل اجتماعی و تأثیر افراد مختلف و بنیان‌گذاران علوم سکولار بر این فعل و انفعالات را در خود ذخیره دارد.

تاریخ نشان می‌دهد که سکولاریسم، حاصل دوره تاریخی خاصی است؛ از این رو، اولاً، ذاتی علم نیست؛ ثانیاً، عوامل متعدد اجتماعی - خارج از حوزه معرفت - نه تنها در آن دخیل اند، اساساً نقش اصلی بر عهده آنها است:

سکولاریسم غالباً با عصر روشنگری در اروپا مربوط دانسته شده و نقش عمده‌ای در جامعه غربی ایفا می‌کند (ویکی‌پدیای انگلیسی، «سکولاریسم»، ۲۰۱۵/۲/۳).

دعوی طولانی مدت کلیسا و شاهان بر سر قدرت،<sup>۱</sup> برخورد خصمانه کلیسا با منتقدان هیئت قدیم<sup>۲</sup> و دادگاه تفتیش عقاید و امثال اینها از عواملی هستند که بشر غربی را به سوی طرد دین از حوزه قدرت و سیاست سوق دادند و ذات عقل‌ناپذیر دین تحریف‌شده مسیحیت<sup>۳</sup> در کنار برخورد کلیسا با علم جدید، مصالح طرد آن از حوزه معرفت را فراهم کرد. تا اینجا با تکیه بر تاریخی و نه ذاتی بودن سکولاریسم برای علوم، ممکن بودن تحول در آنها نشان داده شده است.

### ۳. نخستین پیشنهاد

اولین پیشنهادی که در راستای تحول علوم با توجه به نقش ذکر شده برای تاریخ ارائه می‌شود، تدوین تاریخ تحلیلی برای هر رشته علمی و درسی است. از آنجا که تحلیل و نقد، مبنا (مبدای

۱. عمدتاً متجلی در نظریه دو شمشیر.

۲. ماجرای برونو و گالیله.

۳. عموماً متجلی در تثلیث، تبدیل جوهری گوشت و خون به نان و شراب، گناه اولیه و تجسد.

سنجشی) نیاز دارد، تحلیلی بودن تواریخ پیشنهادی، نیازمند توضیحی است که در ادامه ارائه خواهد شد؛ اما تواریخ پیشنهادی - در صورت محقق شدن - در درجه اول دو کاربرد مهم دارند: اول، علوم سکولار امروزه در قالب‌های تئوریزه آراسته‌ای ارائه می‌شوند که طالب این علوم به‌تنهایی توان مهندسی معکوسِ روش و فرایند ایجاد آنها را ندارد تا نقایص و اشکالات را بیابد، نقل قول زیر شاهدهی بر این ادعا است:

«گائوس... تصمیم گرفته بود... منحصرآثاری از خویش باقی گذارد که جانب دقت و کمال در آنها به مفهوم [واقعی] کلمه رعایت شده باشد به‌صورتی که نتوان کلمه‌ای بر آن افزود یا چیزی از آن کاست مگر اینکه تمامی اثر تغییر شکل یابد... آثار باید کامل باشند بدون اینکه از مجموعه اعمال و کوشش‌هایی که برای برقراری و استوارشدن آنها به‌کار رفته است بر اثر اصلی نشانی باقی بماند... از آنجاکه همه‌جای پاها برای وصول به مقصد با دقت پاک شده بود برای اخلاف گائوس کار آسانی نبود که خط سیر وی را از نو کشف کنند» (تمپل بل، ۱۳۸۲: ص ۳۶۷).

واضح است جایی که متخصصان فن، در نبود نشانه‌ای برای یافتن مسیر به اشکال برمی‌خورند، تازه‌واردان به هر علم چه وضعی دارند. «لزن» از شارحان آثار «لایبنتز» درباره‌ی مشهورترین نسخه آثار وی و ناشر آن «کوتورا» می‌گوید:

«کوتورا تقریباً همیشه نسخه اولیه اصول موضوعه، قضایا و اثبات‌هایی را که بعدتر توسط لایبنتز خط خورده یا ارتقا یافته‌اند، حذف کرده است. اما دانستن همه مراحل به‌ثمرنشستن تدریجی یک ایده، آن‌طور که شیوه نقادی متن، مراحل مختلف نگارش قطعات را معلوم می‌کند، کاملاً ضروری است تا هم به شکلی مناسب، آنچه را لایبنتز به‌دنبال آن بوده بفهمیم و هم این را که تدریجاً چه چیزهای جدیدی یافته است» (گبی و وودز، ۲۰۰۴: ص ۶) (تأکید از صاحب این قلم است).

دانستن این مراحل، متعلم را در هر مسئله علمی، کنار متفکری می‌نشانند که مسئله، مسئله او است و بدین‌سان فرصت حل مسئله را با روش و برداشتی شخصی به طالب علم می‌دهد که چه‌بسا متفاوت با پاسخی باشد که بعدها پاسخ رسمی آن علم خواهد شد و از این راه، به شکوفایی خلاقیت وی و پویایی آن علم کمک می‌کند.

دوم، چنین رویه‌ای، در سایه فهماندن این مطلب به متعلم که غالب علوم انسانی آمیخته

با مکاتبی ایدئولوژیک‌اند، نه علم صرف،<sup>۱</sup> به وی جرئت احیای سنت «انا اقول» را می‌دهد که مدت‌ها است در ممالک اسلامی به بوتۀ فراموشی سپرده شده است و تا احیا نشود، جز واگویۀ سخنان غریبان (علم سکولار) نباید چیز دیگری را توقع داشت.

#### ۴. کالبدشکافی سکولاریسم علمی

اما درباره علم سکولار دو سؤال وجود دارد که می‌تواند راهنمای عمل تحول در علوم قرار گیرد: اولاً، علوم «چرا» سکولار شدند؛ ثانیاً، «چگونه»؟ دیدیم که پاسخ سؤال اول را باید از تاریخ هر علم خواست؛ برای پاسخ به سؤال دوم شاید این بیان «ژان پل سارتر» درباره کوبای انقلابی و وضعیت اقتصادی آن روشن‌گر باشد:

«کلمۀ ساده رهبری شده چه در نیویورک، و چه در واشنگتن غوغا به پا می‌کند... در آنجا این عادت شگفت پیدا شده که هر دولتی را که به رژیم مالکیت (لیبرالیسم) معتقد نباشد، «کمونیست» بخوانند... خیال می‌کنم در فرانسه یک تن لیبرال هم نباشد که این نکته را تصدیق نکند، وضع کوبا است که رهبری اقتصادی را ایجاب می‌کند. این وضع مافوق صنعتی امریکا است که این روش را به جزیره فلاحتی [کوبا] تحمیل می‌کند. دولت انقلابی زیر فشار این واقعیت قرار دارد و هر روز «برابر تهدید» به کنکاش می‌پردازد و تهدید خارجی را به ضرورت اقتصادی کوبا تبدیل می‌کند و نشان می‌دهد که چه اهمیتی باید بشود و کدام بخش تولید بیشتر یا کمتر در خطر فوری است» (سارتر، ۱۳۵۷: صص ۱۳۶-۱۳۳).

تفاوت ماهیت و جنس تصمیمات اقتصادی و علم اقتصاد و تهدیدهای نظامی و سیاسی، مطلبی است که کیفیت امر را بازی‌نماید. همان‌طور که اقتصاد رهبری شده و وضع سوسیالیستی هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی تنها راهی بود که برای مقابله با امریکای لیبرال سرمایه‌داری به ذهن کوباییان رسید، یعنی فرار از افراط به تفریط، متفکران پایه‌گذار سکولاریسم نیز عمدتاً از افراط کلیسایی به تفریط الحاد پناه بردند. نقش این متفکران این بود که زیر فشار سنگین زیاده‌خواهی سیاسی کلیسا و دگماتیسم علمی آن، یعنی وضعیت تحمیلی متناظر، به کنکاش پرداختند و این تهدید خارجی را - به‌زعم خود - به «ضرورت» سکولاریزه کردن علم بدل کردند. می‌توان نقش هر متفکر سکولار را این دانست که وی در بسط تدریجی آرای خود و در ظرف «تاریخی» زمانه‌اش،

۱. در غیر این صورت سکولاریسم ذاتی علم خواهد بود و این صرفاً یک نتیجه حدقلی است که به آن اشاره می‌شود.

روی مرزی حرکت می‌کند که دو سؤال مطرح شده را به هم پیوند داده است و از «چرا» به «چگونه» گذر می‌کند که دانستن پاسخ سؤال دوم دقیقاً معادل شناخت مؤلفه‌های سکولار شده در هر علم است. مرز مشترک این دو پرسش، همان مرزی است که باید روی آن تمرکز کرد؛ چراکه مهم‌ترین خلط‌ها و مغالطات روی همین مرز رخ داده است.

## ۵. کالبدشکافی کیفیت سکولاریزه‌شدن علوم

چون خطا منحصر در سه حالت است، می‌توان با دانستن آنها تاحدی به اصلاح خطاهای واقع شده در مسیری که علوم را به وضعیت فعلی کشانده‌اند، همت گماشت و در تحول علوم کوشید؛ این سه حالت عبارت‌اند از:

۱. معدوم‌پنداشتن موجود؛
۲. موجوددانستن معدوم؛
۳. خلط میان موجودات و تسری غیر مجاز حکم یکی به دیگری (ر.ک: عبودیت، ۱۳۹۲: ص ۵۹).

## ۶. تقسیمات علوم با الهام از انواع خطاها

کوشش برای اجتناب از خطای سوم، به‌طور دقیق، معادل مرزبندی میان علوم است؛ چراکه موجوداتی را که تسری احکامشان به هم مجاز نباشد در حوزه‌های جدا از هم قرار داده است و میان علوم مختلف تمایز مشخص ایجاد می‌کند که تمایزی عمدتاً عرضی است؛ اما دو تجربه معمول و درعین حال مهم، تمایزی طولی را نیز میان علوم برقرار کرده است یا علوم را به مقدم و مؤخر رتبه‌بندی می‌کنند. این دو تجربه عبارت‌اند از: ۱. به‌طور طبیعی برخی علوم بر برخی دیگر مقدم‌اند، مثلاً فیزیک بر مهندسی و نحو بر بلاغت مقدم است؛ ۲. در میان علوم که در حال حاضر وجود دارند و علم خوانده می‌شوند، هیچ‌یک موضوع خود علم را تعریف و وجود آن را اثبات نمی‌کند، بلکه اصلاً علم با مفروض گرفتن موضوعش، بدون هیچ بحثی درباره وجود یا نحوه وجود آن آغاز می‌شود (ر.ک: افلاطون، ۱۳۸۰: صص ۱۰۵۴-۱۰۵۱؛ ارسطو، ۱۳۸۹: صص ۲۳۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۳: صص ۸-۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸: صص ۱۴۳). چنان‌که مثلاً فیزیک نه وجود ماده را اثبات می‌کند و نه از چیستی آن سخن می‌گوید. وضع نحو در برابر کلمه و

۱. از آنجاکه «لا میز بین الاعدام»، خطا در همین سه مورد خلاصه می‌شود.

سایر مؤلفه‌های زبانی نیز همین‌گونه است؛ از این‌رو، خلط میان موجود و معدوم که دو خطای اول مذکور، هر دو حالت‌هایی از آن هستند، اگر در علمی رخ دهند، غالباً این‌طور است که آن علم با امکانات خود از پس حل مشکل برنمی‌آید. شاهد این مدعا تلاش ریاضی‌دانان اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم است که کوشیدند چپستی «عدد» را تعریف و نحوه وجودش را مشخص کنند و شکست خوردند.

تا اینجا طرحی کلی از نقشه جامعی برای علوم نشان داده شده است اما معیار یا ملاک واحدی که این طرح جامع بر آن متکی باشد و توسط آن انسجام و وحدت رویه بیابد، معلوم نشده است. پس در ادامه باید معلوم شود که ملاک تمایز و تقسیم‌بندی علوم چیست. اهمیت این سؤال در اینجا است که در سیر تحول علوم از غیراسلامی به اسلامی، برای سه مطلب باید نقشه جامعی از علوم در دست داشت؛ آن سه مطلب عبارت‌اند از: ۱. پیشگیری از خلط و مغالطه؛ ۲. اجتناب از نفی بی‌هدف علوم حاضر و در نتیجه سرگردانی و درافتادن به ورطه شکاکیت یا افراط و تفریط؛ ۳. توان ارزیابی صحیح وضعیت فعلی نسبت به هدف نهایی در هر لحظه. واضح است که این نقشه جامع کاملاً متکی بر ملاک تمایز علوم است که همین امر به ملاک مزبور اهمیت اساسی اعطا می‌کند.

## ۷. ملاک‌های تقسیم علوم و بررسی اعتبار آنها

علوم را می‌توان با ملاک‌های زیر تقسیم‌بندی کرد: ۱. غایت؛ ۲. روش تحقیق؛ ۳. موضوع (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: صص ۷۶-۷۵)؛ ۴. مسئله و کاربرد. حال به بررسی کاربرد، اعتبار و اهمیت ملاک‌های تقسیم می‌پردازیم:

### ۷-۱. غایت

اگر بخواهیم غایت را ملاک تقسیم‌بندی علوم و مشخص کردن مرزهای هر علم بگیریم، باید در ابتدا قادر باشیم برای علمی مانند فیزیک که شاخه‌های کاملاً متفاوتی مثل مکانیک، گرما و فیزیک مولکولی، الکتروسیسته و مغناطیس، امواج، نورشناسی، فیزیک اتمی و هسته‌ای (ر.ک: لندسبرگ، ۱۳۷۵) دارد، غایتی بیابیم که غایت مشترک همه این شاخه‌ها باشد؛ یعنی هدفی که آشکارا ناممکن است، مگر آنکه غایت علم را «دانستن» بدانیم که با قول به آن نه تنها تمایزی میان علوم ننهادیم، اساساً نقض غرض کرده و همه علوم را یکی کرده‌ایم؛ از این‌رو، ملاک غایت به کار تحول علوم نمی‌آید. گرچه می‌توان غایت را به جای علم، در عالم و منظور وی از آموختن علم جست‌وجو کرد،

این کار ربطی به خود علم ندارد و ذاتی آن نیست.<sup>۱</sup>

## ۷-۲. روش تحقیق

علوم را با توجه به روش‌های کلی تحقیق می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف) علوم عقلی که فقط با براهین عقلی و استنتاجات ذهنی قابل بررسی است، مانند منطق و فلسفه الهی؛ ب) علوم تجربی که با روش‌های تجربی قابل اثبات است، مانند فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی؛ ج) علوم نقلی که بر اساس اسناد مدارک منقول و تاریخی بررسی می‌شود، مانند تاریخ علم رجال و علم فقه (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: صص ۷۶-۷۵).

به عبارت دیگر، روش‌های تحقیق عبارت‌اند از «کتابخانه‌ای» (برای علوم عقلی و نقلی)، «آزمایشگاهی» و «میدانی» که نوع سوم (میدانی)، نوع خاصی از دومی (آزمایشگاهی تجربی) است.<sup>۲</sup> اما اگر این ملاک برای تمایز علوم استفاده شود، از سویی همه علوم تجربی یکی می‌شوند و فرقی میان زیست‌شناسی و شیمی باقی نمی‌ماند و از سوی دیگر، همه علوم اجتماعی یک علم می‌شوند؛ بنابراین، توسل به این ملاک نیز نقض غرض است. مضافاً اینکه به وضوح، این موضوع علم است که روش را معین می‌کند نه بالعکس، یعنی روش متوقف بر موضوع است. نمی‌توان ابتدا روش کتابخانه‌ای را برگزید و بعد با آن به اکتشافات نوین در زیست‌شناسی پرداخت.

## ۷-۳. مسئله و کاربرد

به ندرت اتفاق می‌افتد که مسئله‌ای - خصوصاً در حوزه علوم انسانی - این قابلیت را داشته باشد که فقط از یک جنبه و مانند مسئله‌ای از حوزه ریاضیات محض بررسی و حل شود. غالباً هم در ایجاد و هم در نتیجه، در حل یک مسئله واحد (خواه طراحی موتور اتومبیل، خواه حل معضل رشد آمار طلاق) مطالب مختلفی از حوزه‌های کاملاً متفاوت همکاری دارند و از آنجا که مسائل هم نامتناهی‌اند و هم اختلافات بسیار گسترده‌ای دارند، تقسیم علوم با تکیه بر مسئله، محتاج معرفی ملاک دیگری برای دسته‌بندی مسائل می‌شود؛ بنابراین، خود مسئله نمی‌تواند به‌عنوان ملاکی اصیل

۱. آیه ۱۰۲ سوره مبارکه بقره از دو ملک می‌گوید که علم سحر را به منظوری آموزش می‌دادند و طالبان آن، به منظوری دیگر آن را می‌آموختند، اولی حلال و دومی حرام بود و بر هر یک حکمی مترتب.

۲. ر.ک: ژیلسون، ۱۳۸۵: ص ۱۰۱: «تاریخ فلسفه به این معنی، برای فیلسوف به منزله آزمایشگاه است، برای عالم تجربی» و به همین ترتیب، عرصه کار میدانی، آزمایشگاه پژوهشگر علوم اجتماعی است که در آن متوسل به آمار می‌شود.



مورد توجه باشد. پیشرفت صنایع الکترونیکی و جایگزینی رایانه‌های رقمی (دیجیتال) به جای قیاسی (آنالوگ) تا به حال اثبات کرده است که می‌توان روش‌های الکترونیکی را به جای روش‌های مکانیکی قدیمی به کار گرفت و در تقسیم‌بندی علوم، کاربرد نمی‌تواند تکیه‌گاه مطمئنی باشد. مضافاً اینکه وقتی می‌گوییم می‌توان به جای روش‌های مکانیکی از روش‌های الکترونیکی استفاده کرد، خود نشان از این است که کاربرد، متوقف بر موضوع است.

#### ۴-۷. موضوع

آنچه باقی می‌ماند تنها موضوع علم است و همین ملاک تمایز بخش علوم و ملاک تدوین نقشه جامع آنها برگزیده می‌شود اما دلیل برگزیدن آن، فقط این نیست که از میان ملاک‌های ارائه شده، موضوع «باقی» مانده است، بلکه این ملاک خصوصیتی دارد که آن را شایسته ملاک قرار گرفتن می‌کند:

الف- برعکس اینکه برای یک علم چندشاخه‌ای نمی‌توان غایت معین کرد، هر شاخه آن از نظر موضوع تکلیف معینی دارد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ص ۷۸).

ب- درعین اینکه علوم متفاوت می‌توانند روش‌های تحقیق یکسان داشته باشند، نمی‌توانند موضوعات یکسانی داشته باشند؛ بنابراین، با انتخاب این ملاک تمایزشان به جای خود محفوظ است.

ج- علم به یک مسئله، صرفاً علم به آن مسئله است؛ خواه حل آن محتاج عوامل متعدد باشد یا عاملی واحد؛ بنابراین، علم به یک مسئله محتاج غیر نیست تا ملاکی از مرتبه دوم باشد. اشاره بالا برای بی‌کفایتی کاربرد بسنده است.

#### ۸. طرح مبنا

از میان همه ملاک‌های مزبور اولاً، تنها موضوع است که ذاتی علم است و هرگز از آن جدا نمی‌شود (زیرا علم حقیقتی است ذات اضافه و همواره علم به چیزی است)؛ ثانیاً، تقسیم‌بندی فعلی علوم نیز بر اساس موضوع است که آشکارا حاکی از حکمتی است. با آنچه تا به حال درباره موضوع به عنوان ملاک تقسیم‌بندی علوم و تهیه نقشه جامع ذکر شد می‌توان گفت: اولاً، تقسیم‌بندی علوم بر اساس موضوع است که طبق آن علم به هر موضوع جزئی‌تر، شاخه‌ای از علمی است که موضوع آن کلی‌تر باشد یا علم به هر جزء شاخه‌ای است از علم به کل که نوعی از وحدت را حائز است؛ ثانیاً، از آنجاکه هیچ علمی متکفل اثبات وجود موضوع خود و تعریف ماهیت آن نیست، هر علمی

متوقف بر علم متقدم دیگری است که این وظیفه را بر عهده دارد. به وضوح وجود چنین ساختاری در میان علوم نیازمند وجود علم اولیه‌ای است که هم عهده‌دار اثبات وجود موضوعات علوم باشد و هم متکفل توضیح چیستی آنها و هم موضوعش نسبت به همه آنها کلی‌تر باشد. این علم چیست؟ «فموضوع العلم الإلهی هو الموجود المطلق و مسائله... فموضوعات سائر العلوم الباقیه کالأعراض الذاتیه لموضوع هذا العلم... فاستقام کون الموضوعات لسائر العلوم أعراضاً فی الفلسفه الأولى و بالجمله هذا العلم لفرط علوه و شموله باحث عن أحوال الموجود بما هو موجود و أقسامه الأولیه فیجب أن یكون الموجود المطلق بیناً بنفسه مستقیماً عن التعریف و الإثبات و إلا لم یکن موضوعاً للعلم العام و أيضاً التعریف إما أن یكون بالحد أو بالرسم و کلا القسمین باطل فی الموجود» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۹: صص ۲۵-۲۴).

این علم «فلسفه اسلامی» یا به تعبیر دقیق‌تر «حکمت متعالیه» است که موضوع خود را علم به احوال موجود بما هو موجود قرار داده است که کلی‌تر از آن نیست و اصل اصیل و رکن علم خود را اصالت وجود دانسته و از همین یک اصل است که همه حکمت متعالیه نشئت می‌گیرد. اما این فلسفه چه التزامی به دینی بودن دارد یا به طور دقیق‌تر می‌شود این طور پرسید که اسلامیت فلسفه اسلامی در کدام مؤلفه آن تجلی می‌یابد؟

## ۹. معنای اسلامیت فلسفه اسلامی

غالباً فلسفه اسلامی را دنباله فلسفه یونانی می‌دانند و از فلسفه یونانی هم عمدتاً فلسفه ارسطو را مراد می‌کنند. اما واقعیت امر آن است که فارابی (مؤسس فلسفه اسلامی) در ابتدای تاریخ این فلسفه، دو گام مهم بر می‌دارد که هویت بخش فلسفه اسلامی و وجه تمایز آن از فلسفه یونانی است. اولین آنها تفکیک و تمیز میان وجود و ماهیت است که وجهه همت فلسفه اسلامی را «وجود» قرار می‌دهد نه «موجود» و این مطلب در حکمت متعالیه و در آموزه «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» به انتهای مسیر فلسفی و منطقی خود می‌رسد و صدرالمتألهین حق تعالی را همه وجود و همه حق را وجود محض و بسیط می‌داند که البته در بیان فلاسفه پیشین نیز با عبارت «الحق ماهیته انیته» به آن اشاره شده است؛ دومین مطلب این است که فارابی برای اولین بار با دغدغه فهم فلسفی نبوت پا به میدان فلسفه می‌گذارد و نتیجه این بخش از کار وی، عبور از عقل صرف فلسفی یونانی و نشان دادن بن بست هستی‌شناختی فلسفی است که در بیان شیخ‌الرئیس به اثبات قوه‌ای فراتر از عقل معمول برای نبی می‌انجامد (عقل قدسی) (ر.ک: حکمت، ۱۳۸۹: ص ۵۹۱؛ همو، ۱۳۹۰: ص ۳۲۹)؛

نیز فارابی، «فقه» و «کلام» را که هر دو علمی اسلامی هستند در تقسیم‌بندی علوم وارد می‌کند (داوری اردکانی، ۱۳۹۰: ص ۱۹۳) که از منظر او با «سیاست» و «اخلاق» ارتباط وثیق دارند و پیش‌زمینه‌های نظرات فلسفه سیاسی شیخ اشراق و نیز نظریه ولایت فقیه به‌شمار می‌آیند. قول به تشکیکی بودن وجود یا به‌عبارت‌دیگر، اشتراک معنوی وجود در موجودات، همه هستی را آیات حق تعالی و اشاراتی به سوی او قرار می‌دهد و عالم، یکپارچه رنگ الهی و توحیدی می‌گیرد و طبعاً در چنین جهانی، چیزی به نام علم سکولار که دنیا را اصل می‌داند و آن را از منظری بریده و منفک از پروردگار می‌نگرد، محلی از اعراب نخواهد داشت.

### ۱۰. کاربرد فلسفه اسلامی در تحول علوم

اما چگونه می‌توان از این دستگاه فلسفی در تحول علوم استفاده کرد؟ برای روشن شدن مطلب به ذکر دو مثال می‌پردازیم:

۱. شاخه «آنالیز» در ریاضیات بعد از «اوایلر» به نظریه صوری «توابع و متغیرها» بدل شده است (کلاینر، ۲۰۱۲: ص ۱۰۶). «تابع»، ابزار ریاضیات برای مطالعه حرکت یا تغییر است (ایوز، ۱۹۹۰: صص ۱۷۵ و ۲۳۴) و کلمه «متغیر» که همواره تابع را همراهی می‌کند به همین اشاره دارد. با کارهای «گئورگ کانتور»، تابع که یکی از اساسی‌ترین مطالب ریاضی است بر نظریه مجموعه‌ها مبتنی می‌شود. اندکی دقت در کارهای کانتور، به‌ویژه پارادوکس‌های نظریه مجموعه‌ها، نشان از این دارد که وی مسئله حرکت را درست نفهمیده است.<sup>۱</sup> این مسئله که از طبیعیات ارسطو تا مباحث حرکت اسفار، بحثی دامنه‌دار در فلسفه است و در حکمت متعالیه به اوج رفعت خود (حرکت جوهری) می‌رسد، به‌راحتی می‌تواند مصحح اشکالات این بخش از علم باشد.

۲. «قرارداد اجتماعی» روسو نام‌آشنایی است. اینکه موجودیتی مانند جامعه یا حاکمیت، وجودی حقیقی دارد یا اعتباری یا قراردادی، کاملاً در حوزه فلسفه واقع می‌شود که تعیین نحوه وجود آنها را بر عهده دارد. توضیح اینکه وحدت که صدقش بر یک موجودیت، باعث صدق احکامی دیگر بر آن می‌شود، مطلبی فلسفی است و اینکه اطلاق آن بر موجودیتی که جامعه نامیده می‌شود به کدام نحو است، مشخص می‌کند که آیا اصالت با فرد است یا جامعه، و آیا فردیت در جامعه منحل می‌شود یا خیر و در نتیجه اینکه در هر تصمیم اجتماعی که طبعاً تبعات فردی

۱. نگاهی به گزارش ژان وال از مباحث فلسفی مربوط به موضوع «حرکت» در غرب مشخص می‌کند که این بحث در غرب نه تنها در علوم بلکه در فلسفه هم درست فهم نشده است (ر.ک: وال، ۱۳۸۰: صص ۱۱۵-۴۷).

نیز دارد، جامعه و مصالح جمعی یا حداکثری باید ملاک قرار گیرد یا مصلحت یک فرد خاص؟ اگر مطلب اخیر صحیح است آن فرد، باید با کدام ملاک‌ها انتخاب شود؟ این موضوع می‌تواند زمینه‌ساز نظرات فلسفه سیاسی در باب شکل حکومت یا ولایت و... باشد.

اما اگر بخواهیم در یک کلام خلاصه کنیم که علوم چگونه اسلامی می‌شوند یا معادل کدام مؤلفه علم است که با اسلامی شدنش، آن علم یک‌سره اسلامی می‌شود، باید تنها روی یک نقطه انگشت نهاد و آن مبنای علم است یا به بیان بهتر، آنچه در فلسفه‌ای که آن علم بر او مبتنی است، «اصالت» دارد. اگر بپذیریم که «الحق ماهیته انیته» اصل در این فلسفه خدا، و عالم همه «فقیر الی الله» (امکان فقری) و ظل او خواهد بود، این همان اصل و مبنایی است که علوم را اسلامی می‌کند. مجال کوتاه مقاله این فرصت را فراهم نمی‌آورد تا دربارهٔ مبحث اصل موضوعی‌ها<sup>۱</sup> و نقش آن در علوم حال حاضر سخنی گفته شود و نشان دهیم که چگونه اصالت الوجود صدرالمتألهین حتی در این حوزه نیز سخن برای گفتن فراوان دارد و اگر به‌عنوان دستگاهی اصل موضوعی به آن نگریسته شود، تنها دستگاهی خواهد بود که توان حل ایرادات منطقدان اتریشی «کورت گودل» را دارد؛ از این رو، تنها دستگاه اصل موضوعی کامل خواهد بود. همچنین، اشکال نامشروع بودن «وضع اصل موضوع» که گریبان‌گیر همهٔ دستگاه‌های اصل موضوعی است، به این دستگاه وارد نیست.

## ۱.۱. از فلسفه تا علم

اما از منظر آکادمیک و تقسیمات رشته‌ای، آنچه حکمت متعالیه را به علوم پیوند می‌دهد چیزی است که اصطلاحاً «فلسفه مضاف» نامیده می‌شود. روش تدوین فلسفه‌های مضاف فعلی این است که درست از خود موضوع فلسفه مضاف شروع می‌کنند؛ مثلاً در فلسفه هنر به جای اینکه از فلسفه آغاز کنند و فلسفه هنر را بر آن مبتنی کنند، از هنر آغاز می‌کنند و برای آن فلسفه‌ای «می‌سازند» که نسبت به هنر (به‌عنوان علم یا مهارت) معرفتی است از مرتبهٔ دوم. اینجا است که عباراتی از این دست را می‌توان یافت:

«ممکن است در بررسی فلسفه تاریخ، از وجود نیز سخن گفته شود، اما این وجود ماهیتی تاریخی دارد و نه فلسفی. در علم ممکن است از چیستی اشیا سؤال شود اما این سؤال، متفاوت با بحث ماهیت در فلسفه است... فلسفه هنر در عداد این فلسفه‌های مضاف قرار می‌گیرد و غایت آن تبیین وجود و ماهیت هنر و نیز تمام مسائلی است که در

عرصه این وجود و ماهیت مطرح می‌شوند... رویکردی که فلسفه هنر در تبیین بنیادهای نظری برمی‌گزیند در فلسفه فلسفه هنر، خود با الزامات، نقدها و چند و چون‌هایی مورد تأمل قرار می‌گیرد» (بلخاری قهی، ۱۳۸۷: ص ۱۲).

از آنجاکه «وجود» در حکمت متعالیه مشترک معنوی است و فقط یک معنا دارد؛ بنابراین، قول ماهیت تاریخی و غیرفلسفی داشتن «وجود» که اساساً موضوع حکمت متعالیه است، در تقابل با این فلسفه است. همچنین، در حکمت متعالیه فلسفه با تعریف علم به «احوال موجود بماهو موجود» و تصریح به اینکه موجود حقیقی در واقع همان وجود است، علمی است متقدم بر همه علوم دیگر و فلسفه فلسفه در چنین فضایی در خود فلسفه جذب و هضم می‌شود و فلسفه فلسفه هیچ چیزی، جز فلسفه همان چیز معنایی ندارد؛ از این رو، دومین گام پس از انتخاب حکمت متعالیه به عنوان علم بالادستی، پرداختن به فلسفه‌های مضاف و تدوین آنها براساس حکمت متعالیه است؛ دو گام بعدی تدوین علوم و کاربردی کردن آنها است.

غریبان تجربه‌گرا که خود را در عالم ماده<sup>۱</sup> محصور کرده‌اند، برای صنایع و تکنولوژی خود ترتیبی کارا و معقول (به عقل معاش) انتخاب کرده‌اند. توسعه مرزهای فناوری به صنایع بالادستی نظیر صنایع فضایی و فناوری‌های مرتبط با نهادهای جاسوسی، امنیتی و پلیسی وانهاده شده است که این کار را با تحقیقات پرهزینه و در شرایط محدودیت‌آوری به انجام می‌رسانند؛ محصول این صنایع با تأخیر زمانی چندساله به حوزه پایین‌دستی تر نظیر صنایع نظامی، هوایی و هسته‌ای سرریز می‌کند؛ باز با تأخیری چندساله سرریز این صنایع به فناوری‌های پیشرفته نظیر اتومبیل‌های مسابقه‌ای و صنایع با تکنولوژی پیشرفته می‌رسد و سرانجام در مرحله بعد این محصولات تکنولوژیکی به بازار راه می‌یابند و تجاری‌سازی می‌شوند و زندگی عامه مردم را شکل می‌دهند. واضح است که تجاری‌شدن این محصولات نمی‌تواند ذات آنها و نیتی را که برای آن طراحی شده‌اند تغییر دهد؛ از این رو، جامعه به همان راهی کشانده می‌شود که هدف تکنولوژی است. حال اگر به شرق نظر کنیم، چه چیز را باید به جای عالم ماده، تجربه و تکنولوژی قرار دهیم؟ عالم معنا و علوم نقلی، عقلی و عرفانی را که با باطن و غیب عالم<sup>۲</sup> سروکار دارند؛ یعنی علمی که بیشترین ارتباط را با غیب عالم دارد باید در علوم دیگر به ترتیب و اندازه ظرفیت مرتبه آن علوم سرریز و سریان داشته

۱. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (روم: ۷).

۲. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره: ۳). مسئله غیب عالم و ایمان به آن خود بحث مبسوطی می‌طلبد که مجال آن نیست.

باشد و این شیوه معقولی برای تحول علوم خواهد بود. وحدت همه رشته‌های علوم اسلامی نظیر عرفان، فلسفه، کلام و حدیث در حکمت متعالیه مطلب مشهوری است (ر.ک: نصر، ۱۳۸۲: صص ۱۳۲-۱۱۵).

## ۱۲. پیشنهادهای اجرایی

گفتیم که اولین پیشنهاد برای تحول علوم تدوین تاریخ‌های تحلیلی است. مبنای تحلیل در چنین تاریخ‌هایی تا این موضع از بحث دیگر کاملاً شناخته شده است و آن چیزی نیست جز فلسفه اسلامی یا به تعبیر دقیق‌تر حکمت متعالیه. بخش اول مقاله یعنی بحث‌های عمده‌تاً معرفتی از همین مسیر به بخش دوم یعنی بحث‌های عمده‌تاً اجرایی و شکلی می‌پیوندد که اهمّ پیشنهادهای مطرح‌شده در آن به شرح زیر است:

۱-۱۲. **تدوین تاریخ‌های مزبور و گنجاندن آنها در برنامه درسی:** اگر این تدوین‌ها به‌ویژه در برنامه درسی شامل رئوس ثمانیه علم باشد بسیار شایسته‌تر است.

۲-۱۲. **انتشار ترجمه‌های همراه با نقد:** این بند مکمل بند اول و جایی است که می‌توان با اندک همت و حداقل هزینه ممکن، تهدید بالفعل هجوم سیل ترجمه‌های علوم انسانی غربی را به فرصت بدل کرد، اما این کار متضمن یک شرط است. شرط امکان چنین تبدیلی این است که در هر رشته از علوم، به‌جای صرف وقت برای نقد متون دست‌چندم در ابتدای کار، متون مهم، جریان‌ساز و دست اول از سه منظر «مبانی»، «سازگاری درونی»، «نتایج و لوازم نتایج» نقادی شود و به‌نحو شایسته‌ای همراه با متن اصلی ارائه شود.<sup>۱</sup> ناگفته پیداست که نقد از منظر مبانی مهم‌تر از نقد از منظر سازگاری درونی است؛ چراکه اولی «برهان مستقیم» است و دومی «جدل». با نقد مبانی - البته در صورت صحت نقد - همه مطالب بعدی نیز نقادی شده‌اند. بهترین الگوی چنین نقدی را می‌توان در آثار استاد شهید مرتضی مطهری (رحمة الله علیه) بازجست (البته بدون همراهی با ترجمه).

۳-۱۲. **بازنگری متون درسی فلسفی:** مدت‌ها است که در برنامه مصوب آموزشی فلسفه اسلامی دو کتاب از مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) بر آن است که با شرح در متن، خواننده را از مطلب دور می‌کند.

۱. مثالی از نقدی که متأسفانه بد ارائه شده، کتاب سرگذشت اندیشه‌ها اثر وایتهد و ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی همراه با نقد مرحوم علامه جعفری (رحمة الله علیه) بر آن است که با شرح در متن، خواننده را از مطلب دور می‌کند.  
۲. بداية الحکمه و نهاية الحکمه.

این فهرست را ندارد. کتب ارزشمند مذکور در دوران بدنامی فلسفه و شرایط سخت تدریس آن نگاشته شده‌اند و بسیاری مباحث در آنها به اقتضای مصلحتِ روشن‌نگه‌داشتن چراغ فلسفه طرح نشده‌اند یا آن‌طور که شخص علامه می‌پسندیده‌اند مجال طرح نیافته است. این کتاب‌ها و کتاب‌های دیگری از این دست در شرایط فعلی به کار پویایی ضروری در رشته فلسفه نمی‌آیند. نگارنده بخت آن را داشته است که به جای کتب مزبور بیشتر با کتاب‌های استاد شهید مطهری (رحمة الله علیه) مأنوس باشد و اگر حرف حسابی در این مقاله باشد از آن بزرگوار است؛ گذشته از این، روش تحقیق و نگارش نیز برداشت نگارنده از روش تحقیق و تدریس آن شهید سعید است. پیشنهاد مشخص و مبنایی نگارنده برای تحول در علوم انسانی تعیین و تدوین آثار استاد شهید به عنوان کتاب درسی رشته فلسفه است.

**۱۲-۴. اصلاح تلقی و روش غلط انتخاب رشته در آموزش و پرورش:** در انتخاب رشته، اولویت با علوم ریاضی و فنی و زیست‌شناسی است که باعث می‌شود «باقیمانده‌ها»، یعنی آن دسته از دانش‌آموزانی که یا به درس علاقه چندانی ندارند، یا به علت مشکلاتی نتوانسته‌اند چنان‌که باید بر مطالب تسلط یابند یا کم‌بهرگان هوشی به‌سوی رشته‌های علوم انسانی سوق داده شوند. این اتفاق این رشته‌ها را در سطوح تحصیلی بعدی (دانشگاه) فلج و منفعل کرده است و آنها را از تحرک و پویایی بازداشته است. صدمه دیگری که این تلقی و روش به بار می‌آورد تربیت نیروی متخصصی است که به دلیل بی‌نیازی کشور به او و تخصصش و به دلیل داشتن مدرک و توانایی فنی به سرعت جذب کشورهای صنعتی می‌شود و این خسران مضاعفی برای ما است، زیرا هزینه تحصیل و تربیت چنین نیرویی را از منابع ملی خود می‌پردازیم اما دیگر کشورها بهره می‌برند؛ یعنی با امکانات خود، خود را در مسابقه علمی و فنی میان کشورهای جهان، بازنده می‌کنیم. در حالی که تجربه تاریخی غرب در تحول از علم کلیسایی به سکولار نشان داده است که اولین گام در تحول علوم، سرمایه‌گذاری در علوم انسانی، به‌ویژه در فلسفه است. پیشنهاد دیگری که فرع همین بند است، اصلاح شیوه پذیرش دانشجوی فلسفه به‌طور خاص از نخبگان علوم فنی و مهندسی و ریاضی است که بر توصیه استاد علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) به آن بزرگوار برای آموختن ریاضیات مبتنی است.

**۱۲-۵. یکپارچه‌سازی نهادهای آموزشی:** آموزش در ایران دو متولی عمده دارد: وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم. حوزه‌های علمیه نیز در آموزش نقشی ایفا می‌کنند که از نظر کمیت دانش‌آموزان و دانش‌آموختگان، این بخش در رتبه بعدی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد نوعی

یکنواخت نبودن هم در روش‌های آموزش، هم در محتوای درسی و هم در هدف‌گذاری این نهادها به چشم می‌خورد که باعث می‌شود اولاً، قابلیت استفاده از آموخته‌های یک بخش در بخش دیگر کاهش یابد؛ ثانیاً، وقت و انرژی متعلم برای کنار آمدن با شیوه‌های متفاوت این بخش‌ها به هدر رود. گرچه تفاوت‌های سنی و اقتضائات آن و نیز اهداف تا به حال تعریف‌شده نهاد‌های مزبور، مقتضی ادغام آنها نیست، باز هم می‌توان شیوه‌نامه‌ها، مقررات و محتوای آموزش را به گونه‌ای تعدیل کرد که همه ظرفیت آموزشی کشور در جهت تحول علوم یکپارچه به خدمت گرفته شود.

۱۲-۶. تغییر روش ارتقای رتبه اساتید از مقاله‌محوری به نظریه‌محوری: اصولاً نظام مقاله‌محور نظامی وارداتی است که در کشور ما اساس معقولی ندارد. هم‌زمان با حکومت‌های قاجار و پهلوی در ایران، اروپا و امریکا دانشگاه‌ها و مجلات علمی و سازوکارهای مربوط به آنها را سروسامان داده بودند و رویه علمی بر پایه و مبنای آزموده‌ای قرار گرفته بود؛ اما حکومت‌های نالایق مزبور، ایران را از باشگاه علمی جهان بیرون نگاه داشتند و ما هنگامی به قافله رسیده‌ایم که هیچ نقشی در تعیین قواعد بازی نداریم. ارائه مقالات به مجلات علمی به‌ویژه در رشته‌های علوم پایه و فنی و مهندسی چیزی نیست جز فروختن رایگان علمی که به هزینه این مملکت حاصل شده است و باز اشکال بند ماقبل آخر یعنی فرار مغزها این بار به شکل بسیار ظریف‌تری تکرار می‌شود. این بار استعمارگران حتی هزینه تحقیقات محقق را هم تقبل نمی‌کنند، بلکه تنها حاصل علم او را به رایگان - البته اگر این را هم بپذیرند - از او می‌گیرند و در علوم و صنایع آماده خویش به کار می‌برند. قواعد مقاله‌نویسی بر اساس علوم سکولار است یعنی اینکه محقق ناچار باید به مبانی سکولاریستی پایبند باشد و این نه تنها بازی در زمین دشمن است، بلکه اساساً پیشبرد کار و بزک نظریات او با هزینه نظام اسلامی است. تغییر ملاک به نظریه‌محوری، حتی اگر در ابتدای کار مبتنی بر نقشه مطروحه برای علوم نیز نباشد،<sup>۱</sup> باز این دستاورد را دارد که راهگشای تردید در مبانی سکولار می‌شود؛ از این رو، نتیجه مبارکی است.

نظریه جدید به وضوح از شک در نظریات قدیم آغاز می‌شود که تاریخ‌های تحلیلی ذکر شده

۱. جرئت یافتن محقق هم‌وطن برای ابراز عقیده و یافته‌های خودش، فی‌نفسه به معنای تزلزل نظرات وارداتی است، گرچه ممکن است این شک ابتدا روشمند و معطوف به هدف خاصی نباشد، نفس جرئت شوریدن بر دگم‌های حاکم بر علوم انسانی اتفاقی است که باید به آن خوشامد گفت. نیز از نظر روان‌شناسی نمی‌توان توقع داشت که نظریه‌پردازی که خود را صاحب نظر می‌داند، به ساخت نظریه‌ای که از ابتدا چهارچوب‌های مشخص شده است، رغبت چندانی نشان دهد؛ از این رو، اگر چنین پیشنهادی به مرحله اجرا درآید، باید علاوه بر ذات موضوعات علمی، روش اجرایی نیز به دقت معلوم شود و حالت تحکمی یا سفارش‌دادن نظریه نباشد و در یک کلام طبع انسانی و خلق وی در آن دیده شود.



در بالا می‌توانند نقطه آغاز آن باشند. یافتن و نشان دادن نقاط بی‌کفایتی نظریات موجود گام دوم و پرداخت نظریه‌ای که در عین رفع ناکارآمدی‌های آنها، مزایای شان را حفظ کند، گام سوم است. اما ایجاد سازوکاری که قابلیت داشتن یا نداشتن نظرات تولیدی جدید را بررسی کند، مشکل‌ترین بخش این پیشنهاد خواهد بود؛ زیرا داوران نظریه جدید، باید بر مبنای اسلامی تسلط کافی داشته باشند و نیز در زمینه موضوع نظریه جدید صاحب نظر باشند. وفور تربیت یافتگان علوم انسانی غربی و نادر بودن کسانی که هم به فلسفه اسلامی و هم به یکی از این علوم و لزوماً تاریخ آن علم تخصص داشته باشند، ایجاد این سازوکار را مشکل می‌کند. تربیت نیرویی که توان عهده‌دار شدن این مهم را داشته باشد، چندسالی به طول خواهد انجامید. اما آنچه در چنین سازوکاری به شکلی واضح زائد بر نظام مقاله‌محوری حاضر است، آزمایش نظریه و تأیید نتایج عملی آن یا یافتن نقاط نارسایی نظریه در فرایند آزمایش است.

۱۲-۷. تعیین نهاد مسئول: از تدوین نقشه جامع علوم و مراحل چهارگانه آن سخن گفتیم. در مرحله اجرا باید ارگان یا نهادی مسئولیت اجرای کار را بر عهده گیرد و با تشکیل کمیته‌های تخصصی برای هر گام نظر صاحب‌نظران علم مربوطه را جویا شود.

۱۲-۸. اصلاح روش برگزاری کنگره‌ها: خصوصاً کنگره‌هایی از این دست و به‌ویژه در بخش درخواست مقاله؛ با مشخص شدن حوزه علوم، مرزهای آنها معلوم خواهد بود و کنگره‌ای با عنوان بسیار کلی تحول در علوم انسانی که می‌تواند مقصد مقاله‌های بسیار کلی تا بسیار تخصصی و جزئی باشد، به‌صورت چند کنگره تخصصی‌تر (خواه با موضوعی کلی‌تر، خواه جزئی‌تر) برگزار خواهد شد و اولاً، هم نتیجه‌گیری و هم داوران این کنگره‌ها را آسان‌تر می‌کند؛ ثانیاً، از برخی اشکالاتی که حتی ممکن است به ظاهر توسط آمار هم تأیید شوند، برکنار می‌ماند. برخی از این اشکالات را می‌توان در شیوه فراخوان مقاله «مرکز الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» دید. این مرکز با فراخوان بدون تحدید موضوعی مقالات، با حجم بالایی از مقالات بسیار کلی تا بسیار جزئی و تخصصی روبه‌رو شده است و برای نتیجه‌گیری از فراخوان خود، دست به حذف موارد عمده اختلافی در مقالات و حفظ موارد اشتراکی در آنها زده است. حال اگر در نظر آوریم که عمده تربیت یافتگان علوم انسانی ما، نظریات غربی را آموخته و در ذهن دارند و بر مبنای آن به حل مسئله دست می‌زنند، خواهیم دانست که حذف موارد اختلافی عمده که از نظر آماری کاری معقول به نظر می‌رسد، کاملاً در جهت حذف صداهای مخالف با اندیشه‌های غربی است که درصد بالایی از نظرات را تشکیل می‌دهند، یعنی پشتیبانی سلبی از نظرات وارداتی؛ حفظ موارد اشتراکی عمده نیز

به شیوه‌ای مشابه، اما این بار پشتیبانی ایجابی از نظرات وارداتی خواهد بود.

### ۱۳. خلاصه

- ۱۳-۱. امکان تحول علوم به علوم اسلامی معادل ذاتی نبودن سکولاریسم برای علوم است.
- ۱۳-۲. ذاتی نبودن سکولاریسم برای علوم معادل «تاریخی» بودن مسئله سکولاریسم برای آنها است.
- ۱۳-۳. چرایی سکولارشدن علوم را باید از تاریخ تحلیلی علوم خواست و چگونگی آن را در خلط‌هایی جست که برای سکولاریزه کردن آنها مرتکب شده‌اند. آموزه‌های سکولار حاصل خطا هستند و انگیزه‌های روانی و اجتماعی دارند نه علمی.
- ۱۳-۴. شناخت مواضع خطا به تصحیح آنها کمک می‌کند و به دو تقسیم‌بندی طولی و عرضی برای علوم می‌انجامد.
- ۱۳-۵. برای یکپارچگی تقسیمات مزبور ملاک واحدی مورد نیاز است و آن، «موضوع» علم است. این ملاک به دو طریق نقشه جامعی از ساختار علوم، نسبت آنها با هم و فعل و انفعال میانشان ارائه می‌کند: ۱. کلی یا جزئی/اکل یا جزء بودن علمی نسبت به دیگری؛ ۲. اثبات وجود موضوع یک علم و بحث از چیستی آن در علمی متقدم بر آن. این نقشه جامع سه کار ویژه دارد: اول، باعث اجتناب از خلط و مغالطه می‌شود؛ دوم، از نفی بی‌هدف و شکاکیت جلوگیری می‌کند؛ سوم، با نشان دادن هدف، امکان سنجش صحیح وضع فعلی را فراهم می‌کند و نیز از گم کردن مقصد در میانه راه پیشگیری می‌کند.
- ۱۳-۶. تکیه بر موضوع به عنوان ملاک تقسیم علوم برای جلوگیری از خلط و خطا، به حرکت به سوی کلی‌ترین موضوع، یعنی مفهوم وجود رهنمون می‌شود و این مسیر به حکمت متعالیه می‌رسد که باید مبنای کار قرار گیرد. اصل ابتدایی این فلسفه یعنی اصالت داشتن وجود، در تلاش برای توجیه کثرات به وسیله یک حقیقت واحد، اشتراک معنوی و تشکیکی بودن وجود را اثبات می‌کند که به معنای آیه بودن هر موجودی برای خدا است و بدین ترتیب عالم یکپارچه رنگ توحیدی می‌گیرد و اساساً علم سکولار، علم تلقی نمی‌شود.
- ۱۳-۷. آنچه در هر علم باید متحول شود، مبانی آن است که خارج از خود علم قرار دارد. روند جست‌وجوی مبانی علوم ما را به تحول در مبنای فلسفه علوم می‌کشاند که بدیل آن در حکمت متعالیه حاضر و آن، اصالت داشتن وجود است.

۱۳-۸. گام دوم، تدوین فلسفه‌های مضاف براساس حکمت متعالیه و گام سوم، تدوین علوم اسلامی و گام نهایی، کاربردی‌سازی این علوم یا تعیین تکلیف رشته‌های میان‌رشته‌ای است.

۱۳-۹. پیشنهادهای اجرایی:

- تدوین تاریخ تحلیلی علوم براساس حکمت متعالیه؛
- انتشار ترجمه‌های انتقادی از سه منظر مبادی و مبانی، سازگاری درونی، نتایج و لوازم نتایج برای هر نظریه در حوزه هر علم مشخص؛
- تعیین و تدوین آثار استاد شهید مطهری به‌عنوان کتب درسی رشته فلسفه؛
- اصلاح روش انتخاب رشته در آموزش و پرورش؛
- یکپارچه‌سازی نهادهای آموزشی (آموزش و پرورش، وزارت علوم و حوزه‌های علمیه)؛
- تغییر روش ارتقای رتبه اساتید؛
- معین‌شدن نهادی برای تکفل اجرای مراحل چهارگانه تحول علوم که زیرمجموعه‌های تخصصی داشته باشد؛
- اصلاح روش برگزاری کنگره‌هایی نظیر کنگره تحول در علوم و تخصصی‌تر کردن آنها با مشخص کردن مرتبه آن علمی که کنگره برای تحول آن تشکیل می‌شود.

### نتیجه‌گیری

علوم انسانی مانند هر شاخه دیگری از علوم، سلسله‌مراتبی طولی و تقسیماتی عرضی دارد. موضوع هر علم در علم ماقبل آن بررسی و اثبات می‌شود؛ ازاین‌رو، هر علم ارثیه‌ای مکتوم از علم ماقبل، در خود دارد. از آنجاکه کلی‌ترین علم از نظر موضوع فلسفه (با تعریف علم به احوال موجود بماهو موجود) است، بررسی و اثبات موضوع و مبنای همه علوم در فلسفه صورت می‌گیرد و همه علوم مابعد آن به‌صورت مکتوم پیش‌فرض‌های فلسفی را در خود دارند؛ بنابراین، علوم در مبانی خود اسلامی (متحول) می‌شوند، یعنی دقیقاً در موضعی که فلسفه پشتیبان آنها، اصل اصیل خود را برمی‌گزیند و اصالت را به چیزی اعطا می‌کند. از آنجاکه تحقق و حقیقت‌داشتن در حکمت متعالیه مترادف وجود است که در این فلسفه اصالت با او است و ذات اقدس حق کل‌الوجود و کله‌الوجود است، اصالت در این فلسفه با حق است و حکمت متعالیه به همین معنا اسلامی است. ابتدای علوم انسانی بر این فلسفه آنها را اسلامی می‌کند.

## کتابنامه

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله. ۱۳۸۳. *الاشارات و التبیهات*. ج ۱. قم. نشر البلاغه.
۲. ارسطو. ۱۳۸۹، *مابعدالطبیعه*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران. طرح نو. چاپ سوم.
۳. افلاطون. ۱۳۸۰. *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی. ج ۲. تهران. خوارزمی. چاپ سوم.
۴. بلخاری قهی، حسن. ۱۳۸۹. *آشنایی با فلسفه هنر*. تهران. شرکت انتشارات سوره مهر. چاپ دوم.
۵. تمپل بل، اریک. ۱۳۸۲. *ریاضیدانان نامی*. ترجمه، حواشی، توضیحات و اضافات از حسن صفاری. تهران. امیرکبیر. چاپ چهارم.
۶. حکمت، نصرالله. ۱۳۸۹. *متافیزیک ابن سینا*. تهران. انتشارات الهام.
۷. \_\_\_\_\_ . ۱۳۹۰. *درس نامه حکمت مشاء*. تهران. نشر علم.
۸. داوری اردکانی، رضا. ۱۳۹۰. *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*. تهران. سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چاپ دوم.
۹. ژیلسون، اتین. ۱۳۸۵. *نقد تفکر فلسفی غرب*. ترجمه احمد احمدی. تهران. سمت. چاپ دوم.
۱۰. سارتر، ژان پل. ۱۳۵۷. *جنگ شکر در کوبا*. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران. امیرکبیر. چاپ چهارم.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۸. *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*. مقدمه، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی. قم. بوستان کتاب. ویراست ۲. چاپ پنجم.
۱۲. \_\_\_\_\_ . ۱۳۸۹. *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. قم. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی. نرم‌افزار کتابخانه حکمت اسلامی.
۱۳. عبودیت، عبدالرسول. ۱۳۹۲. *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*. ج ۱. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی. قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه). چاپ پنجم.
۱۴. لندسبرگ. گ. س. ۱۳۷۵. *دوره درسی فیزیک*. (دوره ۳ جلدی). ترجمه لطیف کاشیگر، ناصر مقبلی و مهرانگیز طالب‌زاده. تهران. انتشارات فاطمی. چاپ دوم.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۷۸. *آموزش فلسفه*. ج ۱. تهران. سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل. چاپ هفتم.
۱۶. نصر، حسین. ۱۳۸۲. *صدرالمتألهین و حکمت متعالیه*. ترجمه حسین سوزنچی. تهران. دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
۱۷. وال، ژان. ۱۳۸۰. *بحث در مابعدالطبیعه*. ترجمه یحیی مهدوی و همکاران. تهران. خوارزمی. چاپ دوم.

18. Eves, Howard W. 1997. **Foundations and Fundamental Concepts of Mathematics**. 3rd ed. New York, Dover Publications, Inc. 4th publication.
19. Kleiner, Israel. 2012. **Excursions in the History of Mathematics**. Birkhauser. 1st publication.
20. Gabbay, Dov M. and John Woods, ed. by. 2004. **Handbook of the History of Logic**. Amsterdam, Elsevier, Vol. 3, 1st publication.
21. <http://en.wikipedia.org>. Secularism, 2/3/2015.